

پیدایش فکر

۱ - طرز پیدایش فکر ۲ - عکس هائی که حواس ما از اشیاء میگیرند
۳ - رابط شخصیت ما با معانی و افکار ما ۴ - معنی نسیان از نظر روانشناسی
نه تنها برای کسانی که علاقه خاصی راجع بمسائل مربوط بروان شناسی
از خود ابراز میدارند بلکه برای آنها هم که عشق و علاقه مخصوصی نسبت
باین موضوع ندارند هیچ مسئله شیرین تر و جذاب تر از آن نیست که بتوانند
بفهمند فکر انسان چگونه سیر میکند. چون در عین حالی که ما هر روز فکر می
کنیم و جریان امور زندگانی خود را تا آنجا که در قدرت ماست مطابق سیر همین
فکر بانتظام میاوریم کمتر متوجه این حقیقت میشویم که چگونه فکر ما سیر میکند
و از این نظر توجه باین معنی ممکن است باب جدیدی را از دانش بروی ما بگشاید
و رفته رفته ما را بطرز کار هائی که انجام میدهیم آشنا میسازد. خوانندگان ما
بخوبی بخاطر دارند که سابقا راجع بوجدان و فکر ملاحظاتی اظهار داشتیم و در
ضمن یاد آوری معانی که قداما ازین کلمات در نظر میگرفتند و آنها را در علوم
مختلف مورد استعمال قرار میدادند متذکر شدیم که روان شناسی امروز چگونه
دیگر در این موضوع های بسیار مهم بحث میکند و منظورش کشف حقیقت است
آنگونه که هست نه آنطوریکه میخواهند باشد. آنچه راجع بفکر گفته شد باید
آنها بمنزله يك مقدمه دانست و قبل از اینکه به تفصیل وارد این بحث شویم و بشمام
جزئیات آن پی ببریم باید به بینیم فکر چگونه بوجود میاید اینکه قداما گفته اند در
این جرم کوچک عالمی بزرگ پدید است ازین نظر درست است که ما بوسیله
حواس با عالم خارج ارتباط پیدا میکنم و این حواس مثل سیم های تلگراف و
تلفون که وسیله مخابرات هستند و نقاط زمین را بیکدیگر نزدیک میکنند ما را
با دنیای خارج مربوط میسازند منتهی حدود این حواس محدود بخاصیتی است که

دارند مثلا چشم جز رنگ و شکل امتیاز چیز دیگری را تشخیص نمی دهد و همچنین لامسه نرمی و زبری و سامعه ارتعاشات صوتی را میتواند مشخص کند. عبارت آخری هریک ازین حواس عکس مخصوصی از اشیاء بر میدارند و بر صفحهٔ دماغ آنرا منتقل میکنند، قدامت تصور میگردند فقط صورت اشیاء در چشم منعکس میشود و از آنجا بصفحهٔ حافظه انتقال پیدا مینماید و حتی برای حافظه و متفکره و قوه واهمه در مقدم و موخر محللهائی تعیین میگردند ولی علم اساس این توهمات را برهم زد و مدال کرد اولانصویر منحصرا چشم نیست، اصواتی را که ما می شنویم عکس صوتی از آن بر میداریم و این مطلب در اینجا معلوم میشود وقتی دو باره آنرا میشنویم فوراً آن صدرا بیاد میاوریم. همینطور است عکسی که از بوها قوهٔ شامه ما بر میدارد و بدین منوال است قوهٔ ذائقه. حالا اگر بگویند عکس صور اشیاء همه بوسیلهٔ این دستگاه عکاسی بزرگ که عبارت از چشم باشد برداشته میشود آن عکس ها چگونه گرفته میشود باید گفت در عکس چشم بجز وسیله و اثر چیز دیگری معلوم نیست وسیله چشم است و اثر وجود که وقتی دوباره آنرا دیدیم آنرا بیاد میاوریم. عین همین ترتیب را در سایر حواس مشاهده مینمائیم عکس سمعی به وسیله گوش گرفته میشود و اثر آنرا هنگامی که مجدداً همان صوت را می شنویم ملاحظه مینمائیم. بعد از توجه باین موضوع باید دانست اگر تمام مردم زیر نفوذ یکسلسله عوامل متشابه بوسیله حواس خود با عالم خارجی مربوط میشوند افکاری که در نتیجه پیدا میشود متشابه بود ولی چون اینطور نیست افکار و معانی که در اثر رابطه حواس باعالم خارجی در ما تولید میشود اختلاف می پذیرد. برای توضیح و تبیین این موضوع باید دید اولاً معانی چگونه بوجود میآیند ثانیاً چگونه این معانی با تجارب شخصی و اتفاقاتی که برای ما رخ میدهد ارتباط مستقیم دارد. وقتی حواس ما از اشیاء دیگر عکس گرفت، تصویرهای گوناگونی در دماغ پدید میشود مثلاً وقتی شمیر را می بینیم عکسی از آن در صفحه دماغ ما پیدا میشود ولی چون دیدن شمیر برای همه کس بیک ترتیب نیست خطرهائی که يك مرد سپاهی از شمیر دارد در میدان کارزار دیدهٔ شمیر چگونه بدن دشمن را مجروح میکند غیر از خاطرهٔ ابست

که تاجر شمشیر و یا سازنده شمشیر دارند. تاجر شمشیر را از نظر اینکه چگونه باید آنرا فروخت و استفاده تجارتنی از آن حاصل کرد مینگرد و سازنده شمشیر راجع باینکه از کدام آهن و تحت چه شرایطی باید آنرا ساخت راجع بشمشیر فکرمی کند. پس افکار و معانی که اشخاص مختلف راجع بیک چیز دارند یکی نیست و نسبت به شخصیت آنها فرق میکنند و در این موضوع شغل و چگونگی تجربه‌های که دارند دخالت کلی دارد پس نباید تصور کرد افکار و معانی که از راه حواس برای ما پیدا میشود و در حقیقت یک آمیزش شگفت‌انگیزی است از آنچه حواس ما از خارج دریافت نموده در تمام مردم بیک شکل میباشد. این نکته بسیار جالب توجه است که در عین حالی که ما بیک وسیله با عالم خارجی مربوط میشویم چون دارای تشخیص مستقل و جداگانه هستیم، بعلاوه حوادثی که برای ما رخ میدهد بیک شکل و اسلوب نیست، معانی که در ذهن ما پیدا میشود همه بیک نهج نمیشود. این یک سرچشمه مهمی است که منشاء اختلاف معانی میشود. ملاحظه کنید آب که همه آنرا می‌بینیم، چگونه افکار و معانی مختلفی برای ما افراد ایجاد میکند. آب برای کسی که از سوز تشنگی میسوزد و در انتظار یک قطره در آتش شوق میگدازد یک افکاری تولید میکند ولی برای شناگر که میخواهد در دریا و یا استخر بزرگی شنا کند فکر دیگری بوجود میآورد و همچنین است برای ناخدای کشتی و همچنین برای کسی که یک مرتبه غرق شده فکر دیگری ایجاد مینماید.

حال توای خواننده عزیز فکر کن چقدر فرق است فکر آب برای کسی که در اثر سیل بنیان کن و مهیبی هستی خود را باخته و خانمانش را سیل بیادقنا داده و شاعری که کنار جوی آبی بامعشوقه دست بگریبان بوده و بعد از سالها فراق و هجران در کنار آب بوصال معشوق خود رسیده است. شاید نظامی بافکری شاعرانه نظر بدین موضوع داشته آنجا که میگوید:

آب که آسایش جانها بدوست — کشتی داند چه زیانها دروست

مقصود آنستکه مقایسه میان این افکار گوناگون بخوبی نکته را که فوق‌البدان اشارت

کردیم روشن و مبرهن مینماید و آشکارا بما میفهماند که از يك چیز ممکن است افکار مشتت در ما تولید گردد .

حال باید قضیه را از طرف دیگر نگریست ، آیا ملاحظه کرده اید که این افکار و معانی در ذهن ما همیشه بیک درجه از وضوح و آشکاری جلوه نمیکنند و اگر آنها را از نظر ابهام مورد نظر قرار بدهیم فرق فاحشی ازین حیث بین آنها مشهود میشود . حادثه که دیروز و یا يك ساعت پیش بر ما گذشته و از خطر تصادم با اتومبیل نجات یافته ایم و یا مقاله شبرین و جذابی که يك ساعت پیش خوانده ایم و هنوز مطالب آن مد نظر ماست و لذتش در کام جان هنوز باقیست با گردشی که سال گذشته بارفا کردیم آیا بیک درجه از وضوح در ذهن و روح ما مرتسم است ؟

قطعا خیر ! چون حادثه که یکساعت پیش برای ما اتفاق افتاد و یا مقاله که تازه خوانده ایم و مطالبی را بیاد داریم دارای صورتی روشن و واضح در صفحه فکر ما می باشد در صورتیکه از حادثه که یکسال یا بیشتر از آن می گذرد يك تصویر بسیار مبهمی در خاطر ما هست و اغلب ابهامش آقدر زیاد است که باشکال می توانیم مواضع مختلف آنرا مشخص نمائیم و مسلم است ایندو از جهت تاثیر در اعمال کنونی نمی تواند واحد يك اثر باشد بنابراین یکی دیگر از عواملی که تاثیر در افکار ما دارد و سبب تغییر آن می شود همین وضوح و ابهام معانی و افکار ماست . اینجا ضمنا بمعنی فراموشی از نظر روان شناسی نیز بی می بریم چون آنچه را میگویم که بر ما گذشته و بواسطه طول زمانی و حیاتی دیگر نمی توانیم مشخصات آنرا در نظر بگیریم و چون مشخصات رجعات امتیاز يك حادثه و یا يك تجربه از نظر محوشد دیگر بجز بیک صورت مبهم و تاریک چیزی از آن باقی نمی ماند و در این حال می گوئیم فلان چیز را فراموش کرده ایم و فقط چیزهایی ، آنهم بطور غیر مشخص از آن بخاطر داریم ولی ممکن است بواسطه بوسهنگی اندیشه ها بیکدیگر که یکی از قوانین روان شناسی است ، توجه بیک قسمت سبب شود قسمت های دیگر را نیز بخاطر بیاوریم

آدمی را که ده سال یا ۲۰ سال قبل در منزل رفیق خودتان دیده اید و

با او راجع بمسافرت فرنگ صحبت داشته‌اید ، چون بعد از ۲۰ سال او را می‌بینید خیالی بخاطر تان خطور میکنند که این شخص بنظر آشنا می‌آید و چون تغییرات زیادی در او رخ داده دیگر چیزی نمیتوانید راجع باینموضوع بفهمید ولی اگر در این اثنا همان رفیق بیاید وصحبت از ۲۰ سال قبل بشود و خانه و خصوصیات آن شب میهمانی را بخاطر شما بیاورد کم کم این صورت مبهم از ابهامش کاسته میشود و مطالب روشن میگردد و مثل اینکه حقایق از پس برده حقا کم کم ظهور بیابد مشخصات بخاطرتان می‌آید باین معنی که گرد و غبار ابهام رفته رفته از صفحه خاطر زدوده میشود و می‌توانید تمام آن حوادث و یا لا اقل نقطه‌های مهم آنرا به بینید، از توجه و امان نظر در این مسائل بخوبی مشهود می‌شود که اولاً معنی فراموشی چیست و ثانیاً تاثیر پیوستگی اندیشه‌ها بیکدیگر چگونه است و از همه مهمتر چگونه آگاهی ما بحقایق که در ذهن ما مرتسم می‌شود بیک درجه نیست و فرقی زیادی پیدا می‌کند و ممکن است ریشه بعضی از آنها در وجدان نهانی ما باشد. یعنی از سطح فکر پائین تر برود و در وجدان نفوذ پیدا کند و چون راجع بوجدان سابقاً سخن رانده‌ایم تجدید مطالب را لازم نمی‌بینیم چیزی که هست اینست که بعد از رابطه احساسات را با فکر مورد نظر قرار خواهیم داد .

مملکت تلفن

در هیچیک از ممالک دنیا تلفن نسبت جمعیت بانندارهٔ مریاتپ یعنی شهر کوچک «وانیکان» نیست . درین شهر مستقل برای ۷۰۰ نفر ساکنین آن ۶۰۰ تلفن وجود دارد و از جملهٔ مردم این شهر ۱۰۱ نفر پادشاه و ۷۰ نفر ژاندارم و پاسبان هستند .
در ممالک متحده نسبت عددهٔ تلفن‌ها با مردم مملکت ۱۳۴ ، در انگلستان ۱۰۵ ، در فرانسه ۳۳ و در ایتالیا ۲ در صد است .